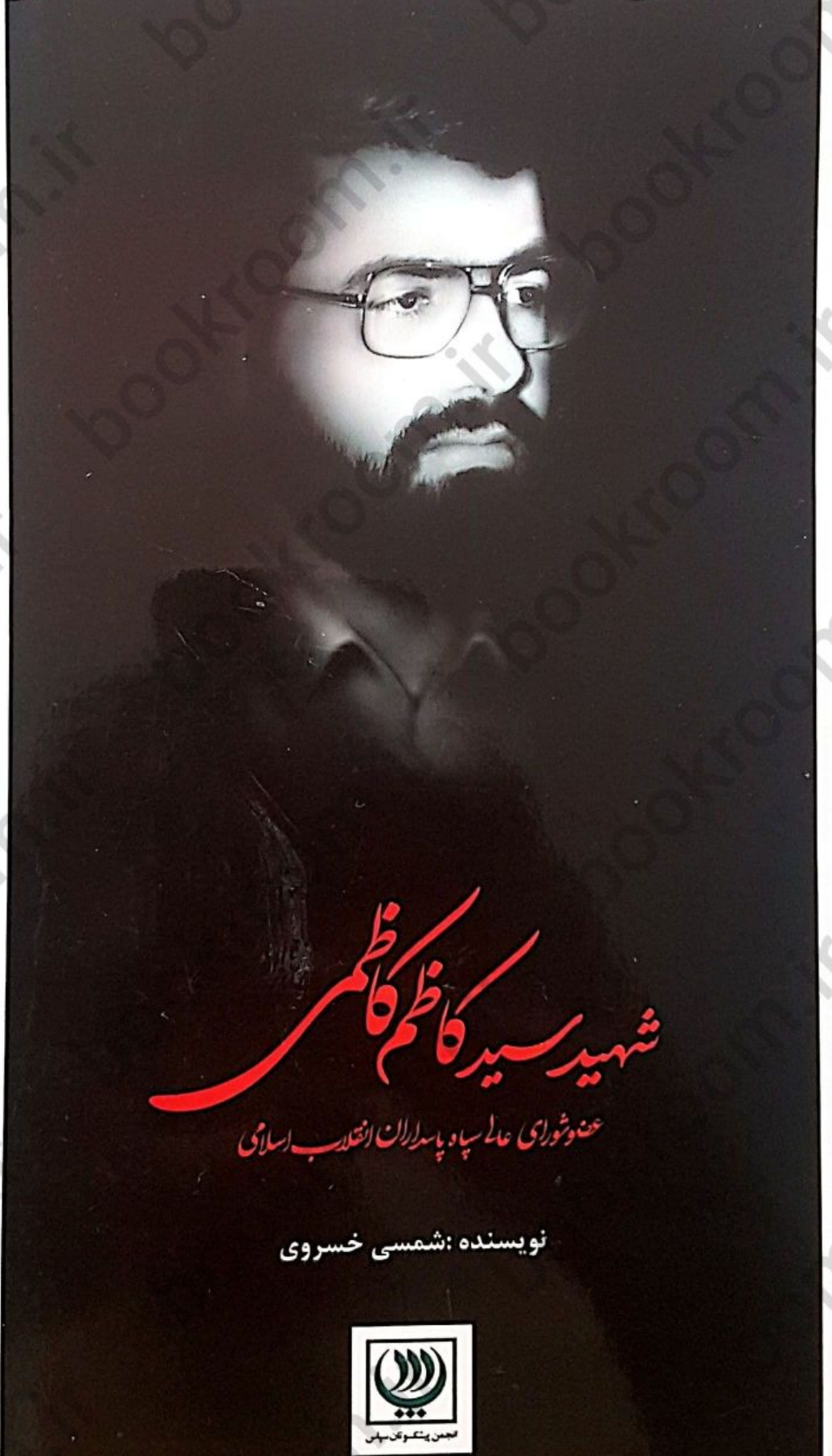


چشمان آسمانے
انقلاب اسلامے

نہایتِ محراب



شہید سید کاظم کاظم

عنوان شوری عالم سپاہ بدران انقلاب اسلامی

نویسنده: شمسی خسروی



مقدمه | ۷

بخش اول: زندگی نامه | ۹

از تولد تا سفر به آمریکا | ۱۱

مشق‌هایم را بنویس، پول هفتگی‌ام را می‌دهم به تو | ۱۳

بازگشت به وطن | ۱۵

شکل‌گیری سازمان اطلاعاتی کشور | ۱۹

ازدواج | ۲۱

معاونت استانداری سیستان و بلوچستان | ۲۳

شهادت | ۲۵

بخش دوم: سید کاظم به روایت خانواده | ۲۷

از مشق نوشتن فراری بود | ۲۹

پرکشید و رفت | ۳۵

جای نگرانی نیست | ۴۵

شوق پرواز | ۴۷

فراقش بسیار دلگیر است | ۵۳

بخش سوم: سید کاظم به روایت یاران | ۵۵

نه شما را قبول دارم، نه انتخابات شما را | ۵۷

برادر نذیر واقعا حرفه‌ای عمل می‌کرد. | ۶۵

خانه، دفتر کار دومش بود | ۶۹

محدود نبود به زمان اداری | ۷۳

آخرین دیدار | ۷۷

او انرژی مثبت داشت | ۷۹

مدیر موفق بود | ۸۱

بخش چهارم: نامه‌های ارسالی از آمریکا | ۸۵

بخش پنجم: دست‌نوشته‌ها | ۱۷۱

بخش ششم: وصیت‌نامه | ۱۷۹

بخش هفتم: تصاویر | ۱۸۵

مقدمه

وطن فقط یک سرزمین نیست. سرشت انسانی همواره بین دیروز و فردا در سیر و سلوک است و حال در مسیر شدن و شهید، شاهد لاهوتی است که ناسوت را به سخره می‌گیرد و انسان‌ها را از دخمهٔ روزگار و زمانهٔ تنگ و تاریخ خویش به اقیانوس زمان رهنمون می‌سازد. شهید کاظمی، از سلالهٔ پاک فرزندان روح‌الله، هجرت ناسوتی را به مهاجرت لاهوتی در هور و به سجده عشق ترجیح داد و غیرت سبزپوشان را در جبههٔ خاکستری امنیت به رخ کشید. آنانی که برایشان همهٔ وطن جبهه بود. جبهه‌ای در وطن. سفرنامهٔ سید کاظم، سفرنامهٔ هجرت مظلومانه و بی‌تکلف سربازی است که تکریم حریم والای انسان و تعبد امر ولایت، مشق مکتوب لوح محفوظ فطرت سربازی‌اش بود. حیات لاهوتی را هرگز به هیاهوی ناسوت دنی در بازار مکارهٔ سیاست بازی و دغل‌بازی‌های زمانه برای اثبات خویش، به حراج و خراج نگذاشت.

انجمن پیشکسوتان سپاس

بهار ۱۳۹۸

بخش اول

زندگی نامه



از تولد تا سفر به آمریکا

سید کاظم سال ۱۳۳۶ در بخش ارادان شهرستان گرمسار متولد شد.

شش ساله بود که با خانواده‌اش به گرگان نقل مکان کرده بود. پدرش کشاورزی مؤمن بود و فرزندان را به مطالعه کتب دینی و کسب اطلاعات مذهبی تشویق می‌کرد. سید نیز به مطالعه، علاقه بسیاری داشت و فراوان کتاب می‌خرید.

یازده ساله بود که کتاب‌ها و مجلات موجود در منزل را جمع‌آوری کرد و «کتابخانه حر، سید کاظم کاظمی» ساخته شد. مهر آن را رو و توی جلد همه کتاب‌ها زده بود. دوستان، هم‌کلاسی‌ها و اهالی محله، عضو کتابخانه حر بودند. کتاب می‌بردند، می‌خواندند و طبق تاریخ یک هفته‌ای که سید تعیین کرده بود، برمی‌گرداندند. همان وقت‌ها بود که سید، جلسات قرآنی و قرائت اعلامیه‌های امام خمینی^(ره) را نیز برگزار کرد. پدر، اشتراک مجله اسلامی «مکتب اسلام» قم را داشت. حجت الاسلام مکارم شیرازی سردبیر این مجله بود و پانزده روز یک بار می‌آمد و مجله را می‌آورد. پدر به فرزندانش تأکید می‌کرد؛ «مکتب اسلام» را جزو کتاب‌های درسی‌تان قرار بدهید و روایاتش را یاد بگیرید؛ مطالب خوبی دارد.

سید کاظم برای آنکه وقت بیشتری برای شرکت در جلسات داشته باشد، به جمیله پول توجیبی می‌داد.

مشق‌هایم را بنویس، پول هفتگی‌ام را می‌دهم به تو

در جلسات مسجد محله شرکت می‌کرد و اعلامیه می‌خواند و همان را تکثیر می‌کرد و به هم سن و سال‌هایش می‌داد. خبر فعالیتش به شهربانی رسید. مأمورها به منزل پدری‌اش یورش بردند و دستگیرش کردند. مدتی در کمیته ضد خرابکاری مورد بازجویی قرار گرفت. ساواک که از جواب‌ها و سکوتش به نتیجه نرسید، او را آزاد کرد.

سید پس از آزادی‌اش با روحانیون گرگان صمیمت و ارتباط بیشتری پیدا کرد. اوقات فراغتش را در مسجد و حوزه علمیه شهر می‌گذراند.

سال ۱۳۵۴ دیپلم ریاضی گرفت. پس از آن، دوره نقشه‌کشی ساختمان را گذراند. در سازمان تربیت بدنی استخدام شد و هم‌زمان با تعدادی از دانشجویان فعال دانشگاه مرتبط بود و فعالیت‌های مخفی و انقلابی را پیگیری می‌کرد. خانه‌ای اجاره کرده بود و دوستان را در آنجا جمع می‌کرد. ساواک برای دومین بار او را دستگیر کرد و این بار ده روز در کمیته ضد خرابکاری مورد شکنجه قرار داد. در کنکور ۱۳۵۵ شرکت کرد و پذیرفته شد اما به دلیل اینکه دوبار سابقه دستگیری و بازجویی در ساواک داشت، ثبت‌نامش

نکردند. این مسئله ضربه سختی به او وارد کرد. پدر که آرزوی ادامه تحصیل او را داشت، با او هم‌دردی می‌کرد. سید کاظم نامه‌ای برای وزیر علوم نوشت. نمرات، معدل دیپلم و رتبه‌اش را در دانشگاه شرح داد. در پی راهکاری بود که بتواند بی‌مانع و به سهولت وارد دانشگاه شود. چندی بعد پاسخی که از وزیر علوم دریافت کرد، او را سخت برآشفته؛

«آقای کاظمی، شما به دلیل فعالیت‌های خرابکارانه و شورش علیه امنیت ملی، صلاحیت تحصیل در دانشگاه را ندارید. علی‌هذا، چنان چه اصرار بر ادامه تحصیل ندارید، همین دیپلم ریاضی را که اخذ کرده‌اید، کافی است و می‌توانید با همین مدرک مشغول به کار شوید اما اگر قصد ادامه تحصیل را دارید، باید در خارج از ایران به این امر بپردازید.»

سید کاظم به هیچ‌عنوان قصد خروج از کشور را نداشت اما با پدر مشورت کرد و به پیشنهاد ایشان برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در رشته مهندسی مکانیک مشغول به تحصیل شد. هم‌زمان، از مبارزه و حضور در فعالیت‌های ضد رژیم پهلوی نیز غفلت نمی‌کرد. بعدها از طریق دوستان قدیمی‌اش به انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا راه یافت و به فعالیت‌های سیاسی-مذهبی پرداخت. در نتیجه همین فعالیت‌ها دوباره توسط پلیس آمریکا دستگیر شد و مورد بازجویی قرار گرفت. بعدها به عنوان معاونت انجمن اسلامی دانشجویان کانزاس برگزیده شد و اندکی پس از آن نیز به دلیل مدیریت قوی و درایتی که داشت، مسئول انجمن اسلامی دانشجویان ایالت محل تحصیل خود گشت.

بازگشت به وطن

سید کاظم پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در دوازدهم اسفند ۱۳۵۷ تحصیل در خارج از کشور را رها کرده و به ایران بازگشت. در فروردین ۱۳۵۸ دوره آموزش عمومی سپاه را در پادگان امام علی^(ع) گذراند و به عضویت سپاه پاسداران درآمد. دوره آموزش عالی را نیز طی کرد و به محض شنیدن خبر غائله کردستان، عازم نرده شد و تجربیاتی در این زمینه کسب کرد. ایشان نقش مهمی در مبارزه با ضد انقلاب و حضور آنها در منطقه غرب ایفا کرد.

به محض بازگشایی دانشگاهها در اولین کنکور سراسری پس از پیروزی انقلاب که در ۱۳۵۸ برگزار شد، شرکت کرد و در رشته مهندسی مکانیک پذیرفته شد. دانشگاه در آن دوران، جو بحث و گفتگو میان گروههای موافق و معاند جمهوری اسلامی ایران بود. جوانان فریب خورده در احزاب و دستهجات مختلف فعالیت می کردند و عناوینی چون حزب پیشگام، توده، پیکار، مجاهدین خلق، راه کارگر و... را یدک می کشیدند و به محض یافتن کمترین فرصتی، شروع به بحث و شعار و جدل می کردند تا افراد بیشتری را با خود هم فکر سازند. سید کاظم به محض رؤیت این جریانها، با گروهی از دوستان و دانشجویان مسلمان دست به کار شد تا چهره



انجمن پيشوگان سياس

مجموعه چشمان آسمان انقلاب اسلامي

من کنار سید کاظم ایستاده بودم ناگهان گلوله توپ در چند قدمی ما، لا به لای نیزارها فرود آمد و منفجر شد یک آن دیدم سید افتاد کف قایق نگاه که کردم، دیدم از سرش خون فواره می زند من در آن لحظه شاهد بودم که از سید کاظم نه صدای آه و ناله در آمد و نه حتی آخ گفت فکر کردم شهید شده است اما کمی بعد دیدم به سختی سعی کرد از جا بلند شود بلند هم شد دست هایش را به سوی آسمان بلند کرد با خدایش راز و نیاز کرد و لحظه ای بعد در کف قایق به سجده رفت و آنگاه شهید شد.



9 786009 350704